

توحیدی، انسان مسلمان در برابر خدا و جامعه انسانی مسئولیت دارد. اینکه انسان خود را در برابر خدا مسئول بداند، در تمام فعالیت‌های اقتصادی، تولیدی، توزیعی و مصرفی خود به این مسئولیت توجه دارد و آن‌ها را بر اساس این مسئولیت تنظیم می‌کند. در یک جهان بینی غیرالهی که انسان معتقد به خدا نیست، معتقد به این است که فقط خودش هست و این دنیا و همه وجودش را مسائل مادی و مادی‌گرایی پر کرده است، رویکرد او به فعالیت‌های اقتصادی نیز به گونه‌ای دیگر خواهد بود. تأثیر این اعتقاد در فعالیت‌های اقتصادی و کیفیت به دست آوردن ثروت و مصرف آن، در مقوله عدالت اجتماعی بسیار آشکار است. بحث‌های تأمین‌های اجتماعی و عدالت اجتماعی و بیمه‌های اجتماعی و انفاق، همه بر این اصل قرار می‌گیرد.

در جهان‌بینی توحیدی، یکی از اصول منشعب از توحید، ایمان به معاد و حیات اخروی است. ایمان به جهان دیگری که از این جهان پربارتر، والاتر، بالاتر است و جهان ابدی است. این ایمان در بسیاری از مسائل و مشکلات اجتماعی و تنظیم روابط و مناسبات اقتصادی نقش بسیار اساسی و فوق‌العاده دارد. ایمان به حیات دیگر و جهان دیگر که یکی از اصول اعتقادات اسلامی است، سبب می‌شود معنی سود، زیان، مطلوبیت، خسارت، تجارت، نزد انسان عوض شود و مصادیق آن‌ها گسترش پیدا کند. دیگر برای چنین انسانی فقط سود و زیان در این دنیا مهم نیست، چون جهان دیگری را بعد از این جهان می‌بیند و به آن معتقد است. یقین دارد که آنچه در این جهان بدهد، ده برابر آن را در جهان دیگر به‌دست می‌آورد. این مسأله‌ای است که در آیات قرآن زیاد به چشم می‌خورد. خدا وقتی می‌خواهد با ما در مسائل مربوط به انفاق و عدالت‌های اجتماعی و تأمین‌های اجتماعی و زکات و خدمات و خیرات و مبرات و... سخن بگوید، همیشه از این تعبیر استفاده می‌کند و می‌فرماید این تجارت بالاتری است. در این دنیا چیزی را از دست می‌دهد؛ اما آنچه در آخرت در عوض آن به‌دست می‌آورد، بسیار بیشتر و بالاتر از چیزی است که از دست داده است. مصادیق تجارت و سود بیشتر و بهره حقیقی این است، نه بهره‌ای که به زعم جهان‌بینی مادی تنها در این دنیا و در این حیات ترسیم می‌شود. قرآن سعی می‌کند نگاه انسان به مال، نگاه ابزاری و وسیله‌ای باشد، نه نگاه اصلی و هدفی که مال را همه چیز و هدف نهایی بداند.

یکی دیگر از اصول اعتقادی اسلام، عدل است. این عدل، تنها بُعد فلسفی ندارد که خداوند عادل است، بلکه این بُعد فلسفی دارای یک دلالت اجتماعی است. با ایمان به عدل خدا، در حقیقت جایگاه و ارزش عدل و هدف قرار گرفتن عدالت در همه امور انسان مشخص می‌شود و در حقیقت افراد در سایه این اعتقاد تربیت می‌شوند که عدالت به‌عنوان یک هدف مقدس، یک ارزش مطلق که به هیچ‌وجه استثنای پذیر نیست و به‌عنوان یک مشخصه اصلی نظام خلقت مطرح است. بر این اساس، افراد موظف‌اند که در سلوک فردی و اجتماعی و به‌خصوص اقتصادی خود، عدالت را اجرا کنند.



یکی دیگر از تأثیرات مبنایی جهان‌بینی توحیدی در اقتصاد، نفی امتیازات اقتصادی برای کانون‌های قدرت و ثروت (چه فردی و چه طبقاتی) است. نفی هرگونه بندگی برای طاغوت‌ها و قدرت‌ها و نفی مظاهر طاغوت، از اصول اعتقادی انسان مؤمن است که همگی از اصل توحید سرچشمه می‌گیرد. با حاکمیت ارزش‌های معنوی، حاکمیت و رهبری جامعه به افراد صالح می‌رسد، به فردی که هرچه بیشتر این ارزش‌ها را در خود تحقق بخشیده باشد. این نقیض آن چیزی است که در جهان‌بینی‌های مادی مطرح است. مرحوم شهید صدر در برخی از بحث‌های اقتصادی خود، مسأله بسیار مهمی را مطرح کرده‌اند. ایشان می‌گویند: اساساً ما بدون جهان‌بینی توحیدی، به هیچ‌وجه قدرت حل مشکل تضاد اجتماعی را نداریم. راه حل تضاد اجتماعی در جهان‌بینی توحیدی است. یک بار بحث در اصالت و صحت یک جهان‌بینی است که آیا این جهان‌بینی درست است یا نه؟ این بحثی ارزنده است، ولی جای آن در مسائل اقتصادی نیست. یک بار بحث در کارایی جهان‌بینی است. ایشان می‌گویند در حل مشکلات تضاد اجتماعی، فقط جهان‌بینی توحیدی کارایی دارد. تا انسان معتقد به خدا و حیات دیگر نباشد، از نظر منطقی ممکن نیست تضادهای اجتماعی حل شود. برای انسان معتقد به ماده و دنیا اصلاً معنا ندارد که کسی برای حفظ مصالح جامعه و دیگران از سودجویی خود دست بکشد. مشکلات اجتماعی کلاً در اثر تضاد و تراحمی است که میان منافع شخصی و فردی و منافع دیگران ایجاد می‌شود. فرقی ندارد که این تضاد و تراحم در اثر محدود بودن منابع ثروت و امکانات فعلی جامعه باشد یا در اثر عوامل دیگر. وقتی فرد آزاد و مطلق باشد و بتواند هر کاری که دوست دارد انجام دهد، این تضاد سبب می‌شود که فرد با همه امکانات مادی خود به سوی تمرکز و جمع کردن ثروت بیشتر برود و از این‌جا سلطه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی پدید می‌آید، تضادهای طبقاتی و جنگ‌ها و زورگویی‌ها از این‌جا آغاز می‌شود. چگونه می‌توان این مشکل را حل کرد؟ اقتصاد سرمایه‌داری سعی می‌کند این تضاد را بر مبنای کمیابی منابع، تحلیل کند. اگر به تدریج، تولیدات رشد کند، این تضاد که ناشی از کمبود منابع است، خودبه‌خود حل می‌شود. این تحلیل به خیال و رؤیا شبیه‌تر است. ثابت شده که کشش و جاذبه و تقاضای قدرت برای انسان، حد و مرز ندارد و با افزایش تولیدات مهار نمی‌شود. هرچه امکانات تولیدی بالاتر برود، قدرت تمرکز و تکاثر انسان بیشتر می‌شود و خصلت سودجویی و قدرت‌طلبی و سلطه بیشتر ادامه پیدا می‌کند. مشکل نه فقط حل نمی‌شود، بلکه افزایش می‌یابد، اقتصاد اصلاً از آن شکل اول بیرون می‌آید و به سوی استعمار و اقتصاد سلطه پیش می‌رود.

اقتصاد سوسیالیستی سعی کرده این مشکل را با الغای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و ایجاد اقتصاد عمومی حل کند. اینان پنداشته‌اند که در سایه فلسفه و جهان‌بینی مارکسیستی می‌توان افراد را به طریقی از اصل منفعت طلبی و سودجویی شخصی منصرف کرده و مبدل کنند به افرادی که دنبال سود جمع باشند، نه سود فرد. به عقیده آنان، افراد در خلال جهان‌بینی مارکسیستی، تربیت می‌شوند که جمع‌گرا باشند، نه فردگرا. هر انسانی به تدریج وجود خود را در وجود جمع منحل می‌بیند. این ادعا در چارچوب جهان‌بینی مادی علاوه بر اینکه غیرواقعی است، غیرمنطقی نیز هست. وقتی قرار شد که انسان معتقد به خدا و معاد نباشد، از نظر منطقی پذیرفتنی نیست که خود را مضمحل در جمع ببیند و از منفعت خود برای دیگران دست بکشد. برخلاف وقتی که انسان معتقد باشد حیات او در این حیات مادی منحصر نیست، نوع دیگری از ارزش‌ها، لذت‌ها، مطلوبیت‌ها، تقاضاها به روی او گشوده می‌شود و نگاه او به منافع فردی خود دگرگون خواهد شد. اینجاست که تضاد